

## شورش زینجیانگ، نشان شکنندگی دولت چین

جان چان، ۱۶ جولای ۲۰۰۹

اعتراضات ۵ جولای کارگران و دانشجویان اویغور در زینجیانگ و واکنش وحشیانه‌ی نظامی دولت چین در آستانه‌ی جشن شصتمین سالگرد انقلاب ۱۹۴۹، بنیان یکپارچگی کشور چین با ۱/۳ میلیارد نفر جمعیت، ۵۶ قومیت و زبان‌های مختلف بسیار را زیر سوال برد.

وعده‌های انقلاب چین در بنا کردن کشوری سوسیالیستی و برابر بر پایه‌ی مالکیت اشتراکی ابزار تولید که توده‌های کارگران و روستاییان از هر قومیت را متحد می‌کند، مدت‌هاست که دیگر مطرح نمی‌شود.

خشونت پلیس نظامی و درگیریهای قومی که به بهای زندگی صدها تن از مردم اورومغی در هفته‌ی گذشته تمام شد نشان از اختلاف آشکار درمیان طبقات، گروه‌های قومی و مناطق جغرافیایی در سراسر چین دارد که عامل آن توزیع نابرابر ثروت اجتماعی است. در همین حال، حضور ارتش با تجهیزات نظامی سنگین در اورومغی و در دیگر شهرهای زینجیانگ، بار دیگر استثمار در نظام سرمایه‌داری را آشکار ساخت.

بجز نخست وزیر ترکیه، طیب اردوغان، که این کشتار را، برای خوشایند ناسیونالیسم پان-ترکی در داخل ترکیه، نسل کشی اویغورهای ترک زبان خواند، هیچ‌کدام از رهبران جهان این سرکوبگری نظامی به رهبری حزب کمونیست چین (CCP) را علنا محکوم نکردند.

در حقیقت، دولت‌های امپریالیست جهانی به خوبی آگاهند که درگیریهای خشونت آمیز اجتماعی و قومی در کشوری که کارگران بطور متوسط ساعتی ۲۰ سنت آمریکا (۲۰۰ تومان به واحد پول ایران) درآمد دارند، درحالی‌که کشور از نظر رده بندی تعداد میلیاردرها رتبه ی دوم را بعد از ایالت متحده دارد (۱۰۱ در ۲۰۰۸) اجتناب ناپذیر است.

درو گلیدنی، متخصص آمریکایی در مسایل قومی چین، ۱۲ جولای امسال در نشریه‌ی وال استریت چنین هشدار داد که «چینی که با درگیریهای داخلی، تورم، رشد ناهمگن اقتصادی و مبارزات جدایی طلبانه سیاسی تضعیف شده است می‌تواند حول خطوط فرهنگی و زبانی دچار شکافهای های بیشتری شود. تهدیدهایی که چین با آنها روبرو

خواهد بود احتمال بسیار از درگیری های مدنی و یا شاید از آشفتگی داخلی در درون به اصطلاح اکثریت قومی هان منشاء خواهند گرفت. باید یادآوری کرد که این یک جنوبی بود [سون یاتسن] که خارج از چین به دنیا آمده و رشد کرده بود که انقلابی را رهبری کرد که به آخرین سلسله ی پادشاهی چین پایان داد. با سقوط این امپراطوری، فرماندهان جنگی در حال رقابت که غالباً تحت حمایت قدرتهای خارجی بودند برای بدست آوردن قلمرو با یکدیگر جنگیدند».

منشاء این درگیریها، ناتوانی بورژوازی چین به رهبری سون در ایجاد دولت ملی متحد بدلیل رابطه او با فرماندهان جنگی و قدرتهای امپریالیستی و ترس از بسیج توده های تحت ستم بود. این وظیفه برای طبقه ی کارگر جوان چین که از انقلاب ۱۹۱۷ روسیه الهام می گرفت باقی ماند. با اینهمه، سرکوب انقلاب ۱۹۲۷ در چین، بدلیل سیاست فرصت طلبانه ی بروکراسی استالینیستی در وادار کردن CCP به تابعیت از رژیم بورژوازی کومینتانگ (KMT) چین را برای ۲۰ سال دیگر در وضعیت چندپارچه نگه داشت، و رژیم KMT عملاً توانایی کنترل مناطق دوردستی از قبیل زینجیانگ را نداشت.

بحران سیاسی حاضر در زینجیانگ نتیجه ی سیر تکاملی تاریخی دولت چین است که در سال ۱۹۴۹ تاسیس شد. ماهیت انقلاب مائوئیستها نه سوسیالیستی بود و نه کمونیستی. CCP تا سال ۱۹۴۹ بخاطر التفات به دهقانان، تمام ارتباط خود را با طبقه ی کارگر شهری قطع کرده بود. وحدت چین تحت حاکمیت مائو، در شرایط منحصرأ مطلوبی که جنگ سرد و متلاشی شدن تمام امپراطوری های قدیمی مستعمراتی آنرا پدید آورده بود، قسمتی از تئوری استالینی «دو مرحله» بود: حزب کمونیست پیش از آنکه وارد مبارزه برای سوسیالیسم شود، نخست باید وظایف بورژوا دموکراتیک ملی را به انجام برساند. در مراکز شهری چین، طبقه ی کارگر بطور بیرحمانه توسط ارتش دهقانی مائو سرکوب شد.

زینجیانگ که در خلال سالهای ۱۹۳۰ تا ۱۹۴۰ توسط ناسیونالیستهای اویغور و فرماندهان نظامی چین که غالباً دستنشانده ی استالین بودند اداره می شد، با اعمال زور و مانورهای سیاسی و نه از طریق دخالت آگاهانه و دمکراتیک توده های ستم دیده به رژیم مائو ضمیمه شد. سیاست سرکوبگرانه ی قومی پکن در تحمیل محدودیت های مذهبی و بی تفاوتی نسبت به ارزش های سنتی محلی ریشه در تحکیم دولت ملی و صنعت ملی نه تنها در ضدیت با قدرتهای غربی که همچنین در ضدیت با رژیم استالینیستی در شوروی داشت. زینجیانگ بدلیل محصور بودن در خشکی به «پستو خانه» ی چین و منطقه ای برای آزمایش های هسته ای و ساخت تاسیسات نظامی هسته ای تبدیل شد.

چرخش مائو به سمت امپریالیسم آمریکا در ۱۹۷۱ پس از دیدار با رییس جمهور آمریکا، نیکسون و سیاستی که از آن پس دنبال شد، نیروهایی را آزاد ساخته که بار دیگر چین را به تجزیه شدن تهدید می کنند. همچنین در خلال سالهای ۱۹۸۰، حمایت چین از عملیات آمریکا در افغانستانی که تحت اشغال شوروی بود، بخصوص حمایت از چریکهای مجاهدین افغان، بستری مناسب برای اسلام گرایی در زینجیانگ شد.

فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در دهه ی ۱۹۹۰ و جدا شدن جمهوری های شوروی در آسیای مرکزی فرصتی را برای امپریالیسم آمریکا در رخنه در منطقه، از جمله زینجیانگ فراهم کرد. پکن در جستجوی راهی برای مقابله با

این فشار و به منظور تحکیم کنترل خود بر منطقه، تصمیم به افزایش عظیم میزان مهاجرت مردم هان به سوی زینجیانگ گرفت.

این امر همراه شد با گشودن تمام مناطق چین برای نفوذ سرمایه‌های خارجی که رشد بحران‌های اجتماعی و مالی را در پی داشت. از زمانی که پکن در سال ۲۰۰۰ برای بهره برداری از منابع وسیع معدنی در منطقه به پیاده سازی برنامه‌ی «بسوی غرب» مشغول شد، اورومغی متحمل حضور مراکز تجاری، برج‌های اداری، مغازه‌های بزرگ و بانک‌های خارجی شد. با ۳۰ میلیارد تن نفت، زینجیانگ یک سوم ذخیره‌های نفتی و چهل درصد از ذخیره‌های ذغال سنگ چین را داراست و پایگاهی مهم برای محصولات صنعتی از قبیل پنبه به شمار می‌آید. بعلاوه، زینجیانگ در حال حاضر منطقه‌ی سرحدی جدیدی برای سرمایه‌ی چینی است که در اتحادی نیم-بند با روسیه در جستجوی نفت و گاز در آسیای مرکزی می‌باشد.

در حالیکه بخشی از نخبگان اویغور وابسته به CCP به نخبگان ثروتمند جدید چین پیوسته‌اند، اکثریت توده‌ی اویغور وضعیت وخیمی را دارا می‌باشند بدلیل تبعیضات زبانی در اشتغال، پایین تر بودن سطح تحصیلات و فراتر از همه بدلیل اینکه هم اکنون در زمره‌ی کارگر بی‌شمار فقیر چینی قرار گرفته‌اند. بنابر برخی تخمینها، در حال حاضر زینجیانگ از نظر اقتصادی بیشترین نابرابری را در میان استانهای چین داراست و این در حالیست که درآمد سرانه آن در کشور به استثنای توسعه یافته‌ترین استانهای جنوب غربی بالاترین است.

گروهی از نخبگان اویغور که بدنبال کسب منافع بیشتری در گشودن زینجیانگ به سرمایه‌ی خارجی هستند در تلاشند تا روابط مستقلی را با قدرت‌های مهم غربی برقرار کنند. این گرایش را رهبر تبعیدی اویغور، ریا کدیر، نمایندگی می‌کند. او از ثروتمندترین زنان چین، نایب رئیس اتاق بازرگانی و صنعت زینجیانگ و مجمع زنان پیشگام در سرمایه‌گذاری و همینطور نماینده‌ی ای در کنفرانس رایزنی سیاسی خلق چین (پلاتفرمی برای مولتی میلیونرها برای ارائه پیشنهادات به CCP) بود. این بخش از بورژوازی در حالیکه سعی در استفاده‌ی ابزاری از درد و رنج مردم اویغور دارد در خصومت طبقاتی با توده‌های کارگران عادی با پکن هیچ اختلافی ندارد.

پس از قتل عام میدان تیانانمن در ۱۹۸۹ که رژیم استالینیستی بیرحمانه مقاومت طبقه‌ی کارگر را در برابر سیاست سرمایه‌داری‌اش در هم کوبید، روی دیگر چهره‌ی جدایی طلبی با ظهور تعصب در وطن پرستی هان نمایان شد. با کاهش حمایت‌های سنتی در میان کشاورزان، CCP بطور آگاهانه ناسیونالیسم چینی را برای ایجاد پایگاه اجتماعی در میان طبقه‌ی متوسط ترویج داد؛ فرآیندی که فقط می‌تواند شکست وحدت ملی را تشدید کند.

تا زمانی که رژیم CCP کشور را با سرکوبگری نظامی پلیسی یکپارچه نگه داشته است، نمی‌تواند جلوی قدرت‌های گریز از مرکز اجتماعی، قومی و منطقه‌ای را بگیرد. دست کم تا وقتی که طبقه‌ی کارگر چین با برنامه‌ی انقلاب بین المللی و سوسیالیستی، برای متحد کردن مردم زحمتکش از همه‌ی قومیت‌ها در برابر تمام فرم‌های ناسیونالیسم و شوونیسم مداخله نکند، پایان اجتناب ناپذیر این وضعیت افزایش درگیریهای قومی و خطر فزاینده‌ی بروز جنگ داخلی خواهد بود.